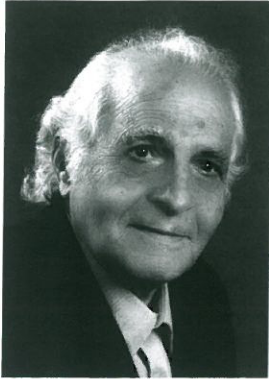


مصاحبه با اساتید و پیشکسوتان رادیولوژی

گفتگو با دکتر غلام شهرزاد



دانشیار اسبق گروه رادیولوژی دانشگاه علوم پزشکی تهران

- لطفا خودتان را به طور کامل معرفی کنید.

من بنا بر نوشته‌ای در پشت قرآن مجید، در سال ۱۳۰۱ در محله‌ای به نام خیابان در تبریز متولد شدم. تبریز در آن زمان برق نداشت و ما برای تحصیل از چراغ فتیله‌ای استفاده می‌کردیم. زندگی من مقارن با زمانی بود که مملکت ما، دستخوش بسیاری اتفاقات و هیجانات، از جمله نهضت مشروطیت، بود و همان طور که می‌دانید سرچشمه‌ی بسیاری از این رخدادها در تبریز بود. در همسایگی ما دو نفر از افراد بسیار معروف در این نهضت زندگی می‌کردند. یکی باقرخان سالار ملی که با خانواده‌ی ما رفت و آمد داشت و دیگر شهید خیابانی بود که خاطره‌ی رشادت‌های آن‌ها در ذهن من ثبت شده است.

تحصیل را از مکتب با تعلیم قرآن و خط و زبان فارسی شروع کردم و در عرض دو سال به کلاس چهارم رسیدم. به پیشنهاد خودم به مدرسه رفتن که مرا در سال سوم پذیرفتند. در دبستان تدین و دبیرستان‌های کمال و فردوسی ادامه تحصیل دادم. کلاس نهم بودم (سال ۱۳۲۰) که روس‌ها به ایران حمله کردند. در آن زمان فکر می‌کردم خلبان می‌شوم ولی در سال سوم دبیرستان و در کلاس یازده به رشته‌ی تجربی رفتم. در آن زمان فقط یک دانشگاه در ایران وجود داشت و آن هم دانشگاه تهران بود. به تهران آمدن، هم از نظر رفت و آمد و هم به جهت هزینه‌ی تحصیل برای ما دشوار بود. لذا سعی کردم خودم را در مسیر حوادث قرار دهم و از موقعیت‌ها استفاده کنم. در کلاس دوازده بودم که روس‌ها طبق توافقی با دولت ایران

تصمیم گرفتند ۴۰ نفر را برای ادامه‌ی تحصیل به شوروی ببرند. این برای من یک فرصت طلایی بود. ثبت نام کردم. یک سال طول کشید تا دولت شوروی از بین افراد متقاضی ۴۰ نفر را انتخاب کرد. البته معیارهای انتخاب نیز علمی نبودند و دولت شوروی بیشتر در مورد نحوه‌ی زندگی و خانواده و گرایشات سیاسی تحقیق می‌کرد.

در طی دوران تحصیل در باکو یکی دوبار به ایران آمدم. در زمان تحصیل، امکانات رفاهی خوبی - از جمله محل اقامت بسیار شیک و مرتب، غذاهای عالی، لباس و حتی مستخدم - برای ما فراهم کرده بودند. یک روز ما را به محل روابط فرهنگی بردند و فیلم‌هایی را که از ایران تهیه کرده بودند پخش کردند. فیلم‌ها شامل محله‌ی هفت کچل‌های تبریز و شیره‌کش خانه و زیارتگاه صاحب‌الامر - که حجره‌هایش مخصوص جن‌گیرها و دعانویس‌ها شده بود - می‌شد. خلاصه اینکه اسف‌بارترین وضعیت مملکت را به تصویر کشیده بودند. به محض بازگشت، ما نامه‌ی مفصلی نوشتیم و اعتراض کردیم که اگر این‌ها را نشان می‌دهید، خوبی‌ها و آبادانی‌های مملکت ما را هم نشان دهید. از آن روز به بعد روابط گروه ما با شوروی‌ها تیره شد و متوجه شدیم که به درد هم نمی‌خوریم.

- پزشکی و تخصص خود را در کدام دانشگاه گذرانید؟

بعد از دو سال، یک روز ساعت ۶ صبح مدیر پانسیون، ما را صدا کرد و گفت که: از مسکو فرمان آمده که در عرض نیم ساعت خاک شوروی را

زیاد متون پزشکی دوباره بسیاری از واحدهای عمومی و تخصصی را گذراندم، به طوری که مجبور بودم روزانه ۱۲ ساعت سر کلاس بروم. یک سال بدین ترتیب مطالعه کردم و دوباره به ایران بازگشتم. ۱۵ سال در مطب و بیمارستان سجاد کار کردم و الان حدود ۴ سال است که تنها در مطب کار می‌کنم.

- با توجه به اینکه شما از پیشکسوتان کار در زمینه هیستروسالپینکوگرافی در ایران هستید از تجربیات خود در این زمینه بگویید و درباره‌ی کارهای علمی - پژوهشی خود، برای نمونه کتابی که با همکاری دکتر احمدی و دکتر وثوق گردآوری کردید مختصری توضیح بفرمایید.

در بازگشت از آمریکا به ایران در زمینه‌ی هیستروسالپینکوگرافی مطالعات عمیق و تحقیقات خودم را به مجلات دانشگاه و به خصوص دانشگاه شهید بهشتی انتقال دادم. عمده‌ی تحقیقات من بدین شرح‌اند:

۱. مرگ جنین: در آن زمان سونوگرافی نبود و فقط با یک عکس ساده من بیماری‌های جنین را تشخیص می‌دادم. برای مرگ جنین ۱۴ علامت پیدا کرده و در مجله‌ی دانشگاه شهید بهشتی انتشار دادم. با یک رادیوگرافی ساده قرار گرفتن جنین، مقدار مایع آمنیوتیک و ماژوریتی جنین و اندازه‌ی لگن و پوزیسیون و هیدروسفالی را تشخیص می‌دادم.

۲. سل کاویته‌ی رحم و لوله‌ها: به مدت ۳ سال با آقای دکتر کریمی نژاد (پاتولوژیست) و آقای دکتر بهجت نیا (رئیس درمانگاه بیماری‌های زنان) درباره‌ی سل دستگاه تناسلی مطالعه و نتیجه‌ی پژوهش و بررسی گروهی را در دو شماره‌ی مجله‌ی دانشگاه شهید بهشتی منتشر کردیم که تاکنون یکی از رفرائس‌های مهم استادان و دانشجویان مجله‌ی فوق است.

۳. تشخیص مول هیداتیفورم: یکی از مشکلات تشخیص بیماری‌های زنان با نداشتن و یا نبود سونوگرافی مول هیداتیفورم بود. من برای اولین بار در ایران به وسیله‌ی تزریق ماده‌ی حاجب مول هیداتیفورم را تشخیص و نتیجه‌ی تحقیقات در مجلات پزشکی را در کنگره‌ها ارائه دادم.

۴. مقالات بسیاری به زبان فارسی و انگلیسی در مجلات داخلی و خارجی چاپ و منتشر کردم.

و در نهایت موزه‌ی هیستروسالپینکوگرافی: ۵۰ سال تدریس و مطالعه و تدوین کتاب هیسترو به زبان فارسی و جمع‌آوری کلیشه‌ها با شرح حال و جواب عکس در بایگانی رادیولوژی کاخ باقی مانده و خاک می‌خورد. برای من بسیار دردناک بود که این همه زحمت و تلاش محو و نابود

ترک کنید! بعد از ده روز که ما را تحت نظر گرفتند و حتی اجازه‌ی رفت و آمد نمی‌دادند، بالاخره توانستیم فرار کنیم و به کنسولگری ایران پناهنده شویم. سفیر کبیر وقت - فیروز السلطنه - ما را با یک کشتی باربری به ایران برگرداند. قوام السلطنه از ما استقبال کرد و ما را به دانشگاه تهران برد. بدین ترتیب تحصیلاتم را ادامه دادم و پس از شش سال از دانشگاه تهران دکترا گرفتم. دو سال خارج از پایتخت (زنجان) به عنوان رئیس بهداری فعالیت کردم و پایان نامه‌ام را با پروفسور عدل گذراندم. پروفسور عدل الگوی من در زندگی بود.

- به چه دلیل تخصص رادیولوژی را انتخاب کردید؟

پس از بازگشت به تهران، می‌خواستم جراح شوم اما نشد. دکتر شریه که فردی بسیار کاردان بود و در تهران مطب داشت یک روز مرا در خیابان دید و به من گفت: یک رزیدنت رادیولوژی می‌خواهد تغییر رشته بدهد. بنابراین یک نفر ظرفیت خالی در رادیولوژی وجود دارد، ولی باید یک معرف داشته باشی. پیش چند نفر از اساتید رفتم ولی کسی نپذیرفت که معرف من بشود. تا اینکه دکتر مهر که شاگرد پروفسور عدل و از جراحان معروف بود به من معرفی نامه داد و بدین ترتیب وارد رشته‌ی رادیولوژی شدم و بعد از چهار سال تخصص رادیولوژی گرفتم. در زمان تحصیل در بیمارستان سینا "Assistatnt" شدم. رئیس وقت رادیولوژی آنجا دکتر حسابی - برادر پروفسور حسابی ریاضی‌دان - بود. در رادیولوژی دکتر پزشک مهر و دکتر لقمان الملک شروع به کار رادیولوژی کردم.

- در رشته‌ی رادیولوژی شما به چه شاخه‌ای بیشتر علاقمند هستید و در آن کار کرده‌اید؟

بعد از تقریباً چهار سال رئیس درمانگاه شده بودم. به بیمارستان زنان - میرزا کوچک خان فعلی - رفتم و اولین رادیولوژیست آن بیمارستان شدم. ورود من به بیمارستان زنان باعث شد که همین رشته - رادیولوژی زنان - را به عنوان تخصص انتخاب کنم و دکتر جهانشاه صالح - رئیس بیمارستان - در این مسیر بسیار به من کمک کرد. پس از ۴ سال خدمت در بیمارستان زنان تقاضا کردم برای مطالعات بیشتر به آمریکا بروم. رئیس وقت دانشگاه - دکتر فرهاد - موافقت کرد و توانستم ۳ سال در بیمارستان‌های نیویورک دوره‌های تکمیلی را بگذرانم. در بازگشت به ایران ۲۷ سال برای دانشگاه خدمت کردم و سپس در سال ۱۳۵۷ بازنشسته شدم. بعد از بازنشستگی برای به روز شدن اطلاعاتم دوباره به آمریکا رفتم و در کالیفرنیا به خاطر تغییرات

هیچ دردی وجود ندارد. بعد هم دارو را تزریق می‌کنیم، عکس اول و دوم را می‌گیریم و کار بیمار به اتمام می‌رسد.

- با تکیه بر تجربیاتی که در این سال‌ها داشته‌اید آیا برای هیستروسالپنکوگرافی نقش درمانی قائل هستید؟ لطفاً در این زمینه بیشتر توضیح دهید.

برای بارداری شدن صد تا فاکتور لازم است، که ۳۰ تا برای آقایان و ۷۰ تا برای خانم‌هاست. اگر یک بیمار تمام فاکتورهای خودش و همسرش موردی نداشته داشته باشد چهار ماه بعد بارداری می‌شود. یکی از چیزهایی که در دنیا مطالعه شده این است که استرس در خانم‌ها باعث ترشح هورمونی می‌شود که مانع بارداری است. استرس حتی میزان اسپرم مردان را هم کم می‌کند. اما با توجه به تجربیات در صورتی که بیمار تمام فاکتورها را داشته باشد قطعاً نقش درمانی دارد.

- نظر خود را در مورد "Team work" در ایران و رابطه‌ی بین رادیولوژیست‌ها و کلینیسیین‌ها در زمینه‌های مختلف از جمله در تشخیص و درمان نازایی، ارائه بفرمایید.

متأسفانه متخصصان زنان و همکاران هیچ ارتباطی با ما ندارند. ما مسائل را می‌نویسیم ولی آنها به ما اطلاع نمی‌دهند که آیا کاری که ما کردیم نتیجه داشت یا خیر؟ من بسیار علاقمند هستم - و بارها اتفاق افتاده - که دنبال کار بیمار بروم و یا از طریق پزشکش کارش را دنبال کنم که آیا تشخیص ما درست بوده است یا خیر؟ ممکن است گاهی ما تشخیص بدهیم و توصیه کنیم که مثلاً واژینال سونوگرافی هم انجام دهند ولی هرگز پاسخی از جانب متخصصان دریافت نکرده‌ایم.

- سخن آخر:

وقتی من اینجا (مطب) کار می‌کنم احساس می‌کنم در بهشت هستم. آنقدر خوشحال و شادم که حد و حسابی ندارد. من در حالی زندگی می‌کنم که باید دانست با گرفتاری‌هایی که داشتم از چه راه‌هایی به اینجا رسیده‌ام. به این معتقد هستم که تا انسان نیفتد، بلند شدن را یاد نمی‌گیرد، مطلب دیگر اینکه همه‌ی افراد در زندگی اشتباه می‌کنند ولی انسان موفق کسی است که اگر اشتباهی می‌کند دوباره آن را تکرار نکند.

■ مصاحبه کننده: ریحانه پورسلطانی

شود. در چنین شرایطی یک روز بعد از ظهر خانم متین و با وقار در مطب پیش من آمدند و درخواست ایشان این بود که کلیشه‌های هیستروسالپنکوگرافی را به صورت آلبوم منتشر کنند. من فرصت را غنیمت شمرده و از درخواست ایشان بسیار خوشحال شدم و از ایشان خواستم کتاب مرا چاپ نمایند. من کتاب هیستروسالپنکوگرافی را به زبان فارسی نوشته بودم. چند هفته بعد مرا برای مذاکره درباره‌ی چاپ کتاب دعوت کردند. پس از مطالعه‌ی کتاب متوجه شدند کتاب هیسترو و تحقیقات انجام شده، در سطح جهانی است و تصمیم بر این شد که کتاب به زبان انگلیسی چاپ و منتشر شود. این بانوی بزرگوار فرشته‌ای بودند از موسسه رویان: سرکار خانم دکتر فیروزه احمدی.

- با توجه به سابقه و تجربیاتی که در زمینه‌ی هیستروسالپنکوگرافی دارید چه توصیه و راه‌کارهایی برای همکاران رادیولوژیست و متخصصان زنان دارید؟

متأسفانه بچه‌های ما کتاب نمی‌خوانند، دنبال مطالعه نمی‌روند، علاقه نشان نمی‌دهند و نهایتاً کارهایشان فایده‌ای ندارد. هیستروسالپنکوگرافی کمی خطرناک است، هشت عارضه (Complication) دارد، مثلاً یکی آلرژی است، یک وقت خونریزی است، عفونت و حتی پارگی...، اکنون کاری که ما اینجا انجام می‌دهیم به این شکل است که یک نفر مسئول بیمار است و تا زمانی که بیمار کارش تمام شود و از اینجا با حالت عمومی خارج شود کنارش می‌ماند.

ما اینجا با بیمار صحبت می‌کنیم و از لحاظ روانی آماده‌اش می‌کنیم و با او همراه و همدل می‌شویم. تمام عکسبرداری طی ۳ تا ۵ دقیقه انجام می‌شود و گاهی خود بیمار اصلاً متوجه نمی‌شود. چون سرعت کار بالاست اصلاً نیازی به بیهوش کردن وجود ندارد. قبلاً پنس‌ها حالت چهار عدد چنگک داشت و وقتی می‌گرفت ممکن بود پارگی ایجاد کند و یا اینکه یکی از این چنگک‌ها جای حساسی از بدن را بگیرد. ولی امروزه پنس‌ها دوتایی شده و طبعاً مشکلی ایجاد نمی‌کند، ضمن اینکه اندازه‌ی اسپیکلوم‌ها به اندازه‌ی زمان گذشته باز نیست. ما به محض انجام کار اسپیکلوم را در می‌آوریم، به همین دلیل درد بیمار به شدت پایین می‌آید و احتمال خونریزی‌اش نیز کم می‌شود و زمان انجام کار برای ما هم بسیار کوتاه می‌شود. در عکس‌ها هم اسپیکلوم یکبار مصرف مطلقاً دیده نمی‌شود. اولین عکس را که گرفتیم، اگر دیدیم دیفکت ندارد و پنس هم طوری است که کنده نشود خیلی آرام اسپیکلوم را خارج می‌کنیم. دیگر